

رؤیای خانه‌ی پدر:

برخی از رؤیاهای ما، در قالب اسطوره‌ها هم طرح شده‌اند. مانند رؤیای حضور ما در خانه‌ای که به دوران کودکی در آن می‌زیستیم یا رؤیای شنا در آب و عبور از رودخانه. این گونه رؤیاهای موضوع نو ظهوری نیست و ظاهراً برای همه‌ی نسل‌های گذشته و کنونی پیش آمده و ماجرای تکرار شونده است. احتمالاً به همین جهت که تکرار شونده هستند و عمومیت دارند، در قالب اسطوره‌ها هم مطرح شده‌اند.

برای مخاطب باید روشن باشد که در این نوشته منظورم از مفهوم «اسطوره» مضامین افسانه‌ای نیست، بلکه نوعی از وقایع معنا دار است که در روان همه‌ی نسل‌ها اتفاق افتاده و می‌افتد. این اسطوره‌ها که به مثابه "رؤیاهای عمومی" شمرده می‌شوند غالباً به صورت قصه‌های دینی بیان شده است و به‌گونه‌ای نمادین بازگو کننده‌ی وقایع زندگی ما در همین جهان عینی و کنونی هم هستند.

به تعبیر دیگر، اسطوره‌هایی که بیانگر حالات روانی مشترک میان ما و گذشتگان است مثل همان رؤیاهای از همان منظر قابل تاویل است. و اگر اسطوره‌هایی فاقد این ویژگی باشند به هیچ کارمان نمی‌آیند. ظاهراً یکی از مهمترین این اسطوره‌ها، مربوط به رؤیای خانه‌ی پدر است

برای بسیاری از ما هنوز هم گه‌گاه رؤیاهایی به خوابمان می‌آید، که با همین قد و قواره‌ی امروزی‌مان، به همان خانه‌ای زیست می‌کنیم که دوران کودکی در آن بودیم.

تاویل این رؤیاهای البته متناسب با فضای کلی آن می‌تواند متفاوت باشد اما چندان دور نیست که برخی از این رؤیاهای، دل‌بستگی به گذشته، یا اسارت ما را در فضاهای گذشته هم نشان می‌دهد.

اگر چه ما ظاهراً آدم‌های بزرگ و به ثمر رسیده‌ای را می‌نماییم، اما شاید به لحاظ روانی هنوز هم از دوران کودکی فاصله‌ی چندانی نگرفته‌ایم. هنوز هم بسیاری از داورهایمان، ترس‌ها و امیدهایمان، دوستی‌ها و دشمنی‌هایمان، مبتنی بر آموزه‌ها و اخلاقیات همان دوران است. به نظر می‌رسد که این رؤیاهای آینه‌ای می‌شوند در برابر فریب کاری ما که خود را مستقل و وارسته می‌انگاریم.

آشناترین اسطوره‌ای که در این مورد می‌توانم بگویم، داستان ابراهیم است که قصه‌اش در سه آیین یهودی،

مسیحی، و مسلمان، با درون‌مایه‌ای تقریباً یگانه نقل شده است. در کتاب پیدایش آمده است که:

خداوند به ابرام گفت: از ولایت خود و از زادگاه خویش و از خان‌ی پدر خود بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون

شو و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ سازم و تو برکت خواهی بود.^۱

به روایت کتاب یوشع، این داستان مربوط به هنگامی است که ابراهیم به کهنسالی رسیده بود^۲ و هنوز در

خان‌ی پدری خود زیست می‌کرد، همان خان‌ه و شهر و دیاری که قومش، پدرش، و دیگر ساکنانش به پرستش

اصنام گرفتار بودند.^۳

مطابق آنچه در این داستان آمده، بیرون رفتن از خان‌ی پدری و رهایی از پرستش بت‌ها، معنای دیگرش

می‌تواند این باشد که همه‌ی آن باورها و ارزش‌هایی را که خان‌ی پدری بر او تحمیل می‌کند ترک کند، از سلطه

و سایه‌ی پدر خویش رهایی یابد و سنت‌هایی را که اجداد تاریخی او ترسیم کرده بودند و او در دامان آن سنت‌ها

زاده شده بود، رها کند.

بنا بر این، قسمت اول این اسطوره، زندگی در خان‌ی پدری است آن هم در هنگامی که ابراهیم از میانسالی

گذشته است، شبیه به همان رؤیاهایی که گاه به سراغ ما هم می‌آید. اما در این گزارش فرمانی هم دیده می‌شود

با این مضمون که: از خان‌ی پدری خویش بیرون شو

بیرون آمدن از خان‌ی پدری صرفاً به معنای نقل مکان از جایی به جای دیگر نیست، اگرچه تعارضی هم با

آن ندارد و بسا تحولات بزرگ با مهاجرت پیوند دارد اما در این داستان بیشتر به معنای بیرون آمدن از همان

سنت‌های موروثی هم هست و تا هنگامی که آدمی توان عبور از گذشته‌ی خویش را پیدا نکند، چگونه می‌تواند

افق‌های تازه‌ای را مشاهده کند؟ این داستان، در متن قرآن بسیار پر رنگ‌تر و آشکارتر از آن است که در تورات و

کتاب یوشع آمده. حتی از داستان ذبح فرزند هم پر رنگ‌تر به نظر می‌رسد.

برای بسیاری از مسلمانان، داستان ابراهیم به همان داستان ذبح فرزند خلاصه شده است؛ شاید به این جهت

۱ - تورات، پیدایش، باب دوازدهم، آیات اول و دوم.

۲ - کتاب یوشع، باب ۲۴، آیه ۲

۳ - همان باب ۲۴ آیه ۲۴

که پذیرش این داستان هیچ خطر کردنی در خود ندارد، زیرا مشخص شده است که با کشتن یک گوسفند می‌توان قضیه را پایان یافته تلقی کرد. اما در داستان جدال ابراهیم با پدرش و قومش، خطر سهمگینی نهفته است که به آسانی نمی‌توان از آن گریخت.

رها کردن سنت‌ها و باورهای فلج‌کننده‌ی گذشتگان، از دو سو با مقاومت و اعتراض روبرو می‌شود. یکی از سوی همان وسوسه‌های اجدادی سایه‌های پدر که در پستوخانه‌های ناخودآگاهی ما جا خوش کرده‌اند، و دیگری از سوی جامعه‌ای که اکثریتِ مردمانش به ویژه رهبرانش، هنوز مطیع و فرمانبردار همان سایه‌ها هستند و این رویگردانی را هتک حرمت به خویش و به ارزش‌های دینی می‌شمارند.

در این حال و هوا، هجرت از شهر و دیارِ خویش، ظاهراً کنار زدن یک مانع عینی و بیرونی بیشتر نیست، اما آدم به هر جا که سفر کند، باز هم همه‌ی آن اجدادِ ریز و درشت و ناشناخته‌ای که حتی نامشان را هم نمی‌دانیم، همه و همه در همان پستوخانه‌ی وجودِ خودمان ما را همراهی می‌کنند و گسستن از این اشباح شاید برترین جدالِ آدمی برای رهایی باشد.

در داستان ابراهیم، هجرت از شهر و دیارِ زادگاهش، ترک اصنام و رها کردنِ خودش از سیطره‌ی آن اصنام هم هست^۱

هنگامی که ابراهیم پدر خویش آزر را گفت که: اصنام را به خدایی می‌گیری؟ تو را و گروه تو را آشکارا در

بی‌راهه می‌بینم. این‌گونه به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را بنمودیم تا از بی‌گمانان باشد.^۲

در این داستان‌ها می‌بینیم که پدر و قوم ابراهیم او را تهدید می‌کنند که اگر همچنان از خدایان و سنت‌های

پیشینیان رویگردان باشد او را تنها بگذارند، تبعید کنند و حتی سنگسارش کنند، یا او را در آتش افگندند^۳

این درگیری اگرچه به گونه‌ای عینی و چهره به چهره توصیف شده است، اما آنجا که ابراهیم برای پدرش طلبِ آمرزش می‌کند، می‌تواند نشانه‌ای باشد برای فرونشاندنِ خشم و طغیانِ همان گذشتگانی که در گورستانِ وجود ما مدفونند و آشوب‌ها در روان ما پدید می‌آورند.

به تعبیر دیگر، نقد سنت‌های ناروای گذشتگان تنها بخشی از درگیری ما با سنت است.

۱ - سوره‌ی ۹ (توبه) آیه‌ی ۱۱۴ سوره‌ی ۶ (انعام) آیه‌ی ۷۴ سوره‌ی ۲۳ (زخرف) آیه‌ی ۲۶. سوره‌ی ۱۹ (مریم) آیه‌ی ۴۶

۲ - سوره‌ی ششم (انعام) آیات ۷۴ و ۷۵

۳ - سوره‌ی ۱۹ (مریم) آیه‌ی ۴۶

بخش مهم‌تر این درگیری در درون خود ما اتفاق می‌افتد. عادت‌های موروثی، ترس‌های مبهم، تمایلات عجیب و غریب و تمنّاهای و آرزوهای برآورده نشده‌ی اجدادمان، همه و همه مثل اشباحی جادوگرانه مدام با وسوسه‌هاشان در ما آشوب می‌آفرینند، ما را بر می‌انگیزند تا آن کنیم که آنها می‌خواستند، دغدغه‌های ناپیدای این اجداد چنان در وجود ما جای گرفته‌اند که خود را از آنان باز نمی‌شناسیم.

بسا هنگامی که ظاهراً قصد رهایی از برخی سنت‌های گذشتگان داریم و به نقد آنان می‌پردازیم و محکومشان می‌کنیم، سپس به جای طلبِ آموزش برای‌شان، داوری بسیار خشونت آمیز و دشمنانه نسبت به آنان روا می‌داریم. این گونه داوری البته ممکن است از ما باز هم شخصیتی دشمن‌خو و ناسازگار بسازد.

ما نمی‌توانیم وسوسه‌های اجدادی خود را از جانمان بیرون کنیم به هر حال بخش مهمی از وجود ما را تشکیل می‌دهند، چاره‌ای نیست جز آنکه به این وسوسه‌ها آگاهی بیابیم و سپس برای همه‌ی آنان طلب آموزش کنیم، تا در ما آرام گیرند.

به تعبیر دیگر، ترک سنت و عادات پدران، چه آن‌که آن پدران اکنون زنده باشند یا نباشند، به هر حال در ما آشوب می‌آفریند، این آشوب چندان هم بی‌سبب نیست، زیرا معمولاً هویت خود را با همین سنت‌هایی بنا می‌نهیم که از نیاکان به ارث برده‌ایم و با پشتوانه‌ی همین هویت موروثی استدلال می‌کنیم، قانون وضع می‌کنیم، مرزهای دوستی و دشمنی را ترسیم می‌کنیم و خلاصه‌تر این‌که با همین هویت، زندگی می‌کنیم و مخالفت با این سنت‌ها، یک معنایش هم مخالفت و جدال با هویت خویش است. و هنگامی که این سنت‌ها را در هم می‌ریزیم مانند آن است که خانه‌ی وجود خود را ویران کرده‌ایم، مثل آدم‌های بی‌هویت یا مثل آدم‌های بی‌وطن می‌شویم. آیا ما چندان صاحب‌خانه‌ی وجود خود هستیم که آشوب دیگر ساکنان ناپیدای این خانه فرو بنشانیم؟ آیا می‌توانیم ستون‌ها و سقف این خانه را نه بر باورهای پیشینیان، بلکه با ایمانی تازه بنا نهیم؟

آگاهی به ریشه‌ها و دغدغه‌هایی که در ما آشوب می‌آفرینند، مراقبه‌ای جدی می‌طلبد، پس از این آگاهی است که می‌توانیم اندک اندک سیطره‌ی آنان را بر خود کاهش دهیم. به یاد دعای مشهور "امن یجیب" می‌افتم که در قرآن خوانده بودم:

آیا کسی هست که درمانده‌ای را پاسخ دهد؟ هنگامی که آن درمانده او را بخواند و او بدی‌هایش را برایش کشف کند.^۱

در این آیه که به "امن یجیب" مشهور است سخن از کشف سوءات است.^۱ همین که کسی عیب مرا به من بگوید و مرا از آنچه به آن گرفتارم و خود نمی‌دانم آگاه گرداند، آنگاه خودم شاید بتوانم آن نقصان، آن زشتی و بدی را که تاکنون از آن غافل بوده‌ام درمان کنم. به نظر می‌رسد در این آیه معنای «کشف» مورد غفلت قرار گرفته است و اغلب آن را به معنای "بر طرف کردن" تلقی کرده‌اند و خواننده‌ی متن قرآن با خواندن این آیه ممکن است فکر کند که خداوند عیب‌ها، بدی‌ها و نارسایی‌های او را بر طرف می‌کند. در حالی که در این جا سخن بر این است که اگر درمانده‌ای او را بخواند، او سوءات و گره‌هایی را برایش کشف می‌کند که زندگی را برایش ناگوار کرده است و بدیهی است که پس از این که از طریق رؤیا یا از هر طریق دیگر فهمیدیم گرفتاری‌ها از چه و از کجا ناشی شده است، می‌توانیم در صدد رفع آن گرفتاری‌ها برآییم. واژه‌ی "کشف" در این آیه، هماهنگی دارد با آشکار شدن آن همه سایه‌هایی که در ناخودآگاه هرکسی پنهان هستند.

با این همه، جدال با سنت پیشینیان و کشتی گرفتن با سایه‌های نیاکان، یک روی داستان ابراهیم است، وجه دیگر، دغدغه‌ی ابراهیم برای فرزند خویش است که شرح مفصل آن را در کتاب حج (از مناسک نوزایی تا فرایند فردیت) آورده‌ام.

بهمن ۱۳۹۱/مشهد

ویرایشی جزئی در: تیرماه ۱۴۰۳

۱ - سوء به هر واقعه و عملی گفته می‌شود که موانعی ناخوشایند و دردناک برای رشد آدمی پدید آورد.